

و بد لایلی که گفته اند پنداشته اند خبر واحد موجب عمل هست و موجب علم نیست .
 بعضی کسان در باره قبول اخبار قطعی و غیر قطعی صورتهای دیگر گفته اند
 آنچه در باره سناس و عنقا و آفرینش اسب نقل کردیم جزو اخبار متواتر نیست
 که مستلزم علم باشد و نه جزو اخباریست که موجب عمل تنها باشد و نه جزو
 اخباریست که شنونده آن میبایست بپذیرد و معتقد صحت آن باشد. از پیش گفته ایم
 که اینگونه اخبار در حدود ممکنات است که نه واجب است و نه ممتنع و در
 شمار اخبار اسرائیلی و اخبار عجایب دریاهاست اگر چنانکه همین جا گفتیم
 باختصار مقید نبودیم ، اخباری را که اهل حدیث و حاملان سنت و ناقلان آثار از
 پیامبر صلی الله علیه و سلم در همین معنی آورده اند و کس منکر آن نیست و همه
 آنرا می شناسند نقل می کردیم مانند حدیث میمونی که بروزگار بنی اسرائیل در
 کشتی بود و متعلق بمردی بود که به اهل کشتی شراب می فروخت و شراب را
 با آب مخلوط میکرد و از اینکار درهم بسیار فراهم کرده بود میمون کیسه ای را
 که درهمها در آن بود بر گرفت و بالای دکل رفت و کیسه را باز کرد و همچنان
 در همی به آب و درهمی بکشتی افکند و موجودی کیسه را دو قسمت کرد .

و مانند خبری که شعبی از فاطمه دختر قیس از پیامبر صلی الله علیه و سلم
 روایت کرده و گروهی از صحابه نیز از فاطمه دختر قیس روایت کرده اند و آن
 خبر تمیم داری است که پیامبر از او نقل کرده بود که به پیامبر گفته بود که او با جمعی
 از عموزادگان خود بکشتی نشسته بودند و بدریا کم شدند و بجزیره ای افتادند
 و از کشتی بجزیره رفتند و حیوان بزرگی را دیدند که مویش فرو ریخته بود و
 بدو گفتند ای حیوان تو چیستی ؟ و گفت من جساسه ام که در آخر الزمان خروج
 میکنم و سخنان دیگر از او نقل کرده اند که بآنها گفت بروید صاحب این قصر
 را ببینید و آنها قصری دیدند که وضع و وصف آنرا نیز گفته اند و مردی با قید و
 بند بستونی آهنین بسته بود و وصف صورت وی چنین و چنان بود و با آنها سخن

گفت که او دجال است و شمه‌ای از حوادث آینده را بآنها خبر داد و گفت که وارد مدینه پیمبر صلی الله علیه وسلم نخواهد شد و مطالب دیگری که در این حدیث هست و اخباری دیگری که در همین معنی آمده است و این بابی معضل است که شرح آن بدراز میکشد .

اکنون بموضوع گفتار خویش و ربع‌های جهان و چهار طبع و مسائل مربوط بآن بر میگردیم . سابقاً در همین کتاب شمه‌ای در باره طبایع و غیره آورده‌ایم که نمونه اهمیت و تفصیل این باب است جماعتی از اطبای متقدم و متاخر و مولفان کتب طبیعیات و غیره گفته‌اند که غذا سه مرحله هضم دارد اولی در معده است که معده طعام را هضم میکند و نیروی آن را میگیرد که مثل آب کشک میشود آنگاه آنرا به کبد میراند و کبد آنرا از راه عروق بهمه بدن میرساند، چنانکه آب از نهر به برکه‌ها میرود، و اعضای تن آنرا هضم کرده به جنس خود و عروق و عصب و غیره تبدیل کند و چون سهم همه مساوی باشد اندازه نیروها مساوی شود و چون قوا مساوی شود تن معتدل و سالم باشد باذن الله تعالی

زمان چهار فصل دارد تابستان و پائیز و زمستان و بهار. تابستان خلط صفرا را نیرو دهد و به هیجان آرد پائیز سودا را قوت دهد و زمستان بلغم را قوت دهد و بهار خون را قوت دهد عمر انسان نیز چهار مرحله دارد کودکی که خون را قوت دهد، جوانی که در اثنای آن خلط صفرا قوت گیرد و کهولت که در اثنای آن سودا قوت گیرد و پیری که در اثنای آن بلغم قوت گیرد .

ولایتها نیز چهار قسم است مشرق که طبع آن گرمی و تری است و جنوب که طبع آن خنکی و خشکی است و در آنجا خلط سودا قوت گیرد و مغرب که طبع آن سردی و تری است و در آنجا بلغم قوت گیرد. و شمال که طبع آن گرمی و خشکی است و در آنجا خلط صفرا قوت گیرد ممکنست بنیه تن از لحاظ اخلاط مساوی معتدل باشد و ممکنست یکی از اخلاط بر بنیه غالب باشد و قوت آن به نشانه‌ها نمودار

شود و معلوم دارد که خلط در حال قوت و هیجان است .

بقراط گفته است «سزاوار است که همه چیز در این جهان بر اساس هفت جزء استوار باشد هفت ستاره و هفت اقلیم و هفت روز هفته هست سن مردم نیز هفت قسمت است اول كودك نوزس است بعد تا سال چهاردهم طفولیت است آنگاه تا بیست و يك نوجوان است آنگاه تا سی و پنج سالگی جوان است آنگاه تا چهل سالگی کاهل است آنگاه تا چهل و هفت سالگی پیر است آنگاه تا آخر عمر فرتوت است .»

همه تغییر حال حیوان ناطق و غیر ناطق از هوا میاید . حکیم بقراط گفته است تغییر وضع هوا حالت مردم را تغییر میدهد و گاه به غضب و گاه به آرامش و غم و خوشی و غیر آن میبرد و چون هوا معتدل باشد حالت و اخلاق مردم نیز معتدل شود. گوید «قوای نفس تابع مزاج بدن انسان است و مزاج تن تابع تغییرات هواست که نوبتی اندك و نوبتی بسیار نوبتی گرم و نوبتی خنك است و باقتضای آن صورتها و مزاجها گونه گون میشود و چون هوا معتدل و يك نواخت باشد کشت معتدل برود و صورتها و مزاجها معتدل شود اما علت اینکه صورت ترکان همانند است اینست که چون هوای ولایت ایشان بطور یکنواخت سرد است صورتهايشان يك نواخت و همانند شده است . به همچنین مردم مصر چون هوايشان يك نواخت است صورتهايشان همانند است و چون برودت بر هوای ترك غلبه دارد و حرارت از تبخیر رطوبت تنها عاجز است پیه فراوان دارند و تنهايشان نرم است و بسیاری اخلاقشان همانند زنان است و رغبت هم بستری کمتر دارند و فرزند کم آرند بسبب برودت مزاج و رطوبتی که بر آنها چیره است . شاید هم ضعف شهوتشان از کثرت اسب سواری است زنانشان نیز چون بدنهای چاق و مرطوب دارند رحم هایشان از جذب مایه کشت ناتوان است اما سرخی رنگشان چنانکه گفته ایم نتیجه سرماست زیرا سپیدی وقتی بسیار در معرض سرما باشد سرخی گراید چنانکه می بینیم سرانگشتان و لب و بینی وقتی در معرض سرمای سخت باشد سرخ شود حکیم بقراط گوید : در یکی از

نواحی جنوب شهری هست که باران فراوان و گیاه و علف فراوان دارد و درختانش مرتفع و آبش شیرین و حیواناتش درشت اندام است و بسیار حاصلخیز است زیرا گرمای خورشید و خشکی و سرما بدانجا نرسیده و بیکر مردم آنجا درشت و صورتهایشان زیبا و اخلاقتشان خوب است که آنها بصورت وقامت و اعتدال طبایع همانند اعتدال دوران بهارند ولی مردمانی راحت طلبند و تاب سختی و تلاش ندارند.

بقراط در همین معنی که گفتیم یعنی تأثیر هوا در حیوانات و نباتات گوید: روح طبیعی حیوان و نباتات هوا را بسوی آن جذب میکند و پادها حیوانات را از حالتی بحالتی یعنی از گرما سرما و از خشکی به تری و از خوشحالی به غم میبرد چنانکه چیزهای خانه را از حبوبات و عسل و نقره و شراب و روغن تغییر میدهد و نوبت به نوبت گرم و سرد و تر و خشک میکند. و علت آن اینست که خورشید و ستارگان با حرکات خود هوا را تغییر میدهد و چون هوا تغییر کند با تغییر آن همه چیز تغییر کند و هر که احوال و فصول و تغییرات و علل آنرا بداند قسمت اعظم دلایل این علم را بدانسته و در کار حفظ تندرستی پیشرفت کرده است.

و هم او گوید: وقتی باد جنوب بوزد هوا را ذوب کند و دریاها و رودها و همه چیزهای مرطوب را گرم کند و رنگ و حالت همه چیز را تغییر دهد باد جنوب تن و عصب را سست کند و مایه تنبلی شود و گوشها را سنگین کند و چشم را کم قوت کند زیرا صفرا را تحلیل برد و رطوبت را بر ریشه عصبی که احساس در آنجاست فرود آورد اما با دشمال تنها را سخت کند و دماغها را نیرو دهد و رنگ را خوب کند و حواس را بهتر کند و شهوت و حرکت را قوت دهد ولی سرفه و سینه درد پدید آرد به پندار یکی از حکمای اسلام وقتی باد جنوب بسرزمین عراق وزد گل تغییر یابد و بر کها فروریزد و آب گرم شود و تنها سست شود گوید و این نظیر همانست که بقراط گفته است که در تابستان بیماری بیشتر از زمستان است زیرا تابستان تنها

را گرم و سست و نیروی آنرا ضعیف کند شخصی که در عراق به بستر خود خفته و زیدن باد جنوب را احساس کند و چون باد شمال بوزد انگشتر بدست او سرد و کشاد شود زیرا تن از وزش باد جمع شده است و چون باد جنوب بوزد انگشتر گرم و تنگ شود و تن سست شود و به تنبلی گراید و این راهمه مردم عراق به تامل و اندیشه توانند دانست در سایر ولایتها و نواحی و شهرها نیز هر که در این باب تامل کند این معنی را دریافت خواهد کرد ولی در عراق روشنتر است که اعتدال کامل هست .

آنکاه بقراط حکیم در همین معنی گوید «بادهای اصلی چهار است یکی از مشرق میوزد که آنرا قبول گویند. دومی از مغرب وزد که دبور است و سومی از سمت راست که جنوب است و چهارمی از سمت چپ که شمال است اما بادی که بشهری وزد و بشهر دیگر نوزد آنرا باد شهری گویند.»

مسعودی گوید: در قسمتهای گذشته این کتاب شمه‌ای از اخبار زمین و دریاها و بسیاری از ممالک و شهرها را بگفتیم و در همین باب شمه‌ای از اخبار طبایع و هواها و شهرها و نواحی آباد و غیر آباد زمین و مطالب دیگر را به ترتیب آوردیم و اکنون این باب را بذکر مختصری از مساحت ممالک و فواصل آن به ترتیبی که فزاری صاحب کتاب الزیج و القصیده در هیات نجوم و فلک یاد کرده است پایان می‌دهیم .

به پندار فزاری قلمرو امیر المؤمنین از قرغانه و اقصای خراسان تا طنجه مغرب سه هزار و هفتصد فرسخ است و پهنای آن از باب الابواب تا جده ششصد فرسخ است و از باب تابعداد سیصد فرسخ است و از مکه تا جده سی و دو میل است قلمرو چین در مشرق سی و یک هزار فرسخ در یازده هزار فرسخ است و قلمرو هند در مشرق یازده هزار فرسخ در هفت هزار فرسخ است و قلمرو تبت پانصد فرسخ در دو پست و سی فرسخ است و قلمرو کابلشاه چهارصد فرسخ در شصت فرسخ است و قلمرو تغرغز در ترکستان

هزار فرسخ دریانصد فرسخ است و قلمرو تر کستان خاقان هفتصد فرسخ دریانصد فرسخ است و قلمرو خزر و آلان هفتصد فرسخ دریانصد فرسخ است و قلمرو برجان هزار و پانصد فرسخ در سیصد فرسخ است و قلمرو (سقالیان) سه هزار و پانصد فرسخ در چهارصد و بیست فرسخ است و قلمرو روم قسطنطنیه پنج هزار فرسخ در چهارصد و بیست فرسخ است و قلمرو روم سه هزار فرسخ است و قلمرو اندلس عبدالرحمن بن معاویه سیصد فرسخ در هشتاد فرسخ است و قلمرو ادریس فاطمی هزار و دویست فرسخ در یکصد و بیست فرسخ است و قلمرو ساحل سلجماسه بنی منتصر چهارصد فرسخ در هشتاد فرسخ است و قلمرو انبیه دو هزار و پانصد فرسخ در ششصد فرسخ است و قلمرو غانه سرزمین طاهزار فرسخ در هشتاد فرسخ است و قلمرو ورام دویست فرسخ در هشتاد فرسخ است و قلمرو نخله یکصد و بیست فرسخ در شصت فرسخ است و قلمرو واح شصت فرسخ در چهل فرسخ است و قلمرو بجه دویست فرسخ در هشتاد فرسخ است و قلمرو نجاشی هزار و پانصد فرسخ در چهارصد فرسخ و قلمرو زنگ در مشرق هفت هزار و ششصد فرسخ در پانصد فرسخ است و قلمرو اسطولای احمد بن منتصر چهارصد فرسخ در دویست و پنجاه فرسخ است و طول این همه هفتاد و دو هزار و چهارصد و هشتاد فرسخ و عرض آن بیست و پنج هزار و دویست و پنجاه فرسخ است در این باب درباره اصول طب که آیا مبنای آن محاسبه و قیاس است یا نه و توضیح اختلافی که کسان در این زمینه دارند سخن نیاوردیم زیرا اگر چه این مسائل مربوط به گفتگوی طبایع و دیگر معانی این باب است ولی در قسمتهای آینده این کتاب ضمن اخبار و ائق گفتگوئی را که در مجلس وی با حضور حنین بن اسحاق و ابن ماسویه و بنخیشوع و میخائیل و دیگر فیلسوفان و طبیبان در این زمینه انجام گرفته آورده ایم و از تکرار آن در این باب بی نیازیم اگر نه چنین بود که کتاب مردم مختلف عرضه میشود که مردم طبایع و مقاصد گونه گون دارند بعضی مسائل علوم و اخبار مختلف را نقل نمیگردیم بسا باشد که انسان از

خواندن چیزی که دوست ندارد ملول شود و سوی مطالب دیگر رود بهمین جهت مطالبی را که اهل معرفت بدانستن آن نیاز دارند فراهم آورده ایم و چیزهایی را بمناسبت سیاق کلام و ارتباط با موضوع سخن یاد کرده ایم و همه این مسائل را با شرح و تفصیل در کتاب اخبار الزمان و کتاب اوسط آورده ایم و خدای تعالی بهتر داند.

ذکر خانه‌های معروف و معبد های بزرگ و آشکده‌ها و بتخانه‌ها و ذکر ستارگان و دیگر عجایب عالم

مسعودی گوید: بسیاری از مردم هندو چین و طوایف دیگر معتقد بودند که یخدا عزوجل جسم است، فرشتگان نیز جسمند و اندازه دارند و خدای تعالی و فرشتگانش در آسمان نهان شده‌اند بدینجهت مجسمه‌ها و بت‌هایی بصورت آفریدگار عزوجل و بصورت فرشتگان باندازه و شکل مختلف و بصورت انسان و چیزهای دیگر ساخته بودند که آنرا پرستش میکردند و قربان و نذر میدادند که به پندار ایشان بتان همانند خدا بود او بدان تقرب داشت. مدتها بر این رسم بودند تا یکی از حکمای قوم آنها را متوجه کرد که افلاک و ستارگان از دیگر اجسام مرئی بخدای تعالی نزدیکتر است و فاطق نیز هست و فرشتگان ما بین خدا و این موجودات علوی رفت و آمد دارند و هر چه در اینجهان رخ میدهد باندازه سیری است که ستارگان بفرمان خدا دارند بنا بر این به تعظیم ستارگان پرداختند و برای آن قربانی کردند تا از آن سود برند و مدتها بر این رسم بودند و چون دیدند که ستارگان بهنگام روز و بعضی اوقات شب بعلت تغییرات جوی نهان میشود یکی از حکمای آنها بفرمود تا بشمار ستارگان معروف بت‌هایی ترتیب دهند و هر گروه ستاره‌ای را بزرگ دارند و قربانی خاصی بدان پیشکش کنند بدین پندار که وقتی تصویر ستارگان را احترام کنند اجسام علوی هفت ستاره مطابق مواظد آنها حرکت خواهد کرد بنا بر این برای هر بتی خانه و معبد جدا گانه ساختند

و بنام آن ستاره نامیدند .

گروهی بر این رفته‌اند که بیت‌الجرام خانه زحل بوده است و سبب بقا و حرمت خانه در طی قرون دراز همین است که خانه زحل بوده و در پناه زحل بوده است زیرا زحل ستاره دوام و بقاست و چیزی که منسوب بدان باشد زوال و فناپذیرد و پیوسته محترم باشد و مطالبی گفته‌اند که چون نارواست از ذکر آن میگذریم .

و چون دورانی دراز بر آنها گذشت بتان را برای این پرستیدند که پنداشتند موجب تقرب آنها بخداست و به پرستیدن ستارگان نیز عادت کردند و چنین بودند تا بوداسف در هند ظهور کرد وی هندی بود و از هندوستان بسند آمده بود آنگاه سوی سیستان و زابلستان رفت که ولایت فیروزبن کبک بود آنگاه از سند سوی کرمان رفت و دعوی پیمبری کرد و پنداشت که فرستاده خداست و واسطه میان خالق و مخلوق است و بسرزمین فارس آمد و این در اوائل پادشاهی طهمورث پادشاه ایران و بقولی در ایام پادشاهی جم بود بوداسف نخستین کس بود که مذهب صابیان را به ترتیبی که سابقا گفتیم پدید آورد وی ب مردم میگفت در اینجهان زهد پیشه کنند و بعوالم بالا توجه کنند که پیدایش نفوس از آنجا بوده است و منبع اینجهان از آنجا است .

بوداسف شبهاتی دلیل مانند گفت و بت پرستی را میان مردم تجدید کرد و حرمت بتان را با نیرنگها و خدعه‌ها در دل مردم نفوذ داد .

مطلعان امور جهان و اخبار ملوک گفته‌اند که جم پادشاه اول کس بود که آتش را بزرگ داشت و مردم را به احترام آن خواند و گفت که آتش همانند نور خورشید و ستارگان است و نور از ظلمت برتر است و برای نور مرتبه‌ها نهاد آنگاه پس از وی کسان مختلف شدند و هر گروه چیزهائی را که میخواستند بمنظور تقرب خدا بزرگ داشتند و مدتها با اختلاف سر کردند .

و عمرو بن لحي پديد آمد و در مکه پيشواي قوم خود شد و امور خانه را بدست گرفت آنگاه سفری سوی بلقارفت که از توابع دمشق شام بود و آنجا طایفه‌ای را که بت پرست بودند بدید و در باره بتان از آنها پرسید گفتند اینها خدایان ماست که از آن یاری خواهیم و یاریمان کنند و باران خواهیم باران دهند و هر چه خواهیم عطا کنند او نیز بتی از آنها گرفت که هبل نام داشت و آنرا بمکه برد و بالای کعبه نصب کرد اساف و نائله نیز با آن بود و بمردم گفت تا بتان را احترام کنند و بپرستند آنها نیز چنین کردند تا خداوند اسلام را پدید آورد و محمد علیه السلام را مبعوث کرد و ولایتها را پاک کرد و بندگان را برهائید.

بگفته این گروه بیت الحرام از جمله هفت خانه بزرگ بود که بنام ستارگان یعنی خورشید و ماه و پنج ستاره دیگر بپا شده بود خانه معتبر دیگری در اصفهان هست که بالای کوهیست و مارس نام دارد در آنجا بتانی نیز بود که یستاسف پادشاه وقتی مجوسی شد آنجا را آتشکده کرد و بتها را برون ریخت این خانه در سه فرسخی اصفهان است و تا کنون بنزد مجوسان محترم است خانه سوم هندوستان نام دارد و بولایت هند است و بنزد هندوان محترم است و در آنجا مراسم قربان انجام میشود و سنگهای مغناطیسی جاذب و دافع آنجا هست بترتیبی که فرصت ذکر آن نداریم و هر که مایل باشد در بازه آن تحقیق کند که این خانه در هندوستان معروفست خانه چهارم نوبهار است که منوچهر در شهر بلخ خراسان بنام ماه بنیاد کرد و کسی که پرده داری این خانه را بعهده داشت بنزد ملوک آن ناحیه محترم بود و دستور وی را می پذیرفتند و حکم او را گردن مینهادند و مال فراوان میدادند خانه نیز وقفها داشت و پرده دار آن برمک نام داشت و این عنوان هر کسی بود که عهده دار پرده داری میشد و برمکیان نیز نام از اینجا داشتند زیرا خالد بن برمک از فرزندان متولی این خانه بود بنای این خانه از جمله بناهای بسیار بلند بود و بالای آن نیزه‌ها نصب کرده و پارچه‌های حریر سبز بر آن آویخته بودند که

هر يك صد ذراع و کمتر طول داشت و برای آویختن آن نیزه‌ها و چوبها نصب کرده بودند که قوت باد پارچه حریران را بهر سو میکشاند گویند يك روز بادی یکی از این پارچه‌های حریر را بر بود و بینداخت و در پنجاه فرسخی و بقولی بیشتر آنرا گرفتند و این نشان ارتفاع بنا و استواری آنست و خدا بهتر داند مساحت محوطه این بنا میلها بود که از ذکر آن چشم پوشیدیم که قصه ارتفاع دیوار این بنا و عرض آن سخت معروفست .

مسعودی گوید : یکی از اهل روایت و تحقیق گوید که بر در نوبهار بلخ بفارسی نوشته بود که بوداسف گوید دربار پادشان به سه چیز نیازمند است « عقل و صبر و مال » و زیر آن بعربی نوشته بود بوداسف نادرست گفته مرد آزاده اگر یکی از این سه چیز را داشته باشد میباید ملازم دربار سلطان نشود .

خانه پنجم خانه غمدان بود که در صنعای یمن بود و ضحاک آنرا بنام زهره ساخته بود و عثمان بن عفان رضی الله عنه آنرا ویران کرد و اکنون یعنی بسال سیصد و سی دو ویرانه آن بصورت تپه‌ای بزرگ بجاست و هنگامی که علی بن عیسی بن جراح وزیر به صنعاء رفت در آنجا آبگامی بساخت و چاهی حفر کرد . و من غمدان را دیدم که توده و تپه‌ای ویرانه بود چون کوه خاکی و گوئی اصلا نبوده بود . اسعد بن یعفر صاحب قلعه کحلان و صاحب قلاع یمن که اکنون فرمانروای یمن است میخواست غمدان را بنا کند اما یحیی بن حسین حسنی گفت دست باینکار نزنند زیرا میبایست بنای آن بدست جوانی انجام گیرد که از سر زمین هارب و سر - زمین سبا خروج میکند و در یکی از نواحی جهان نفوذی بزرگ خواهد داشت . امیه جد امیه بن ابی الصلت که نامش ربیعہ بود و بقولی ابوالصلت پدرش ضمن مدح سیف بن ذی یزن شعری آورده بود و بقولی ممدوح این شعر معدیکرب بن سیف بود که میگوید .

دای تاجداری که بر اوج غمدان که خانه و اقامتگاه تو است تکیه زده‌ای

گوارا بنوش

امیه بدوران جاهلیت بود و همو بود که در باره اصحاب فیل گفته بود: «فیل در مغس مغلوب شد و چنان بخود می پیچید که گوئی کشته شده بود و گروهی از جوانان شریف کننده اطراف آن بودند که در جنگها عقاب را میمانستند.»

گویند ملوک یمن وقتی هنگام شب بالای غمدان می نشستند و شمع روشن داشتند از چند روز راه دیده میشد. خانه ششم کاوسان بود که کاوس شاه آنرا در فرغانه خراسان بنام مدبر اعظم اجسام سماوی یعنی خورشید بوضعی شکفت انگیز بنا کرده بود و المعتصم بالله آنرا ویران کرد ویرانی این خانه بوسیله معتصم حکایتی جالب دارد که در کتاب اخبار الزمان آورده ایم. خانه هفتم در علیای ولایت چین است که عامور بن سوبل بن یافث بن نوح آنرا خاص «علت اولی» بنا کرده زیرا منشأ ملك چین و مایه جلب روشنی بسوی آن علت اولی بوده است گویند خانه مذکور را بروز کار قدیم یکی از شاهان ترك بنا کرده و آنرا هفت خانه کرده و در هر خانه هفت پنجره نهاده که برابر هر پنجره تصویر یکی از ستارگان یعنی خورشید و ماه، پنج ستاره دیگر را از جواهر منسوب بدان ستاره از یاقوت یا عقیق یا زمرد برنکهای مختلف نهاده‌اند و درباره این معبد رازی دارند که در چین از آن سخن هست و سخنانی فریبنده از آن گونه که شیطان برای آنها آراسته گویند و در معبد نمونه‌هایی از ارتباط اجسام سماوی و نفوذ آن در کاینات جهان که مولود آنست و حرکاتی که از نتیجه حرکات اجسام سماوی در موجودات این-جهان نمودار میشود آورده‌اند و این مسائل را بوسیله مثالی که نمونه چیزهای ندیده تواند بود به عقل آنها نزدیک کرده‌اند و آن يك نورد حریر بافی است که در نتیجه حرکتی که بافنده که به نورد ورشته‌های ابریشم میدهد عمل بافندگی انجام میشود و با تکرار حرکات بافنده که بافت پارچه بسر میرسد تصویرهایی در آن نمودار میشود باین ترتیب که در نتیجه حرکات معینی بال پرنده نمودار

میشود و با حرکات دیگر سر آن و با حرکات دیگر پای آن و همینطور ادامه مییابد تا تصویر مطابق منظور بافنده بوجود میآید و این مثال و ابریشم و دستگاہ بافندگی و اعمال بافنده را مثال تأثیر ستارگان علوی نهاده اند که همان اجسام سماویست و بایک قسم حرکت آن پرنده در جهان یدید آمده و بایک قسم حرکت دیگر جوجه بوجود آمده و بهمین طریق همه حوادث جهان از سکون و حرکت و وجود و عدم و اتصال و انفصال و اجتماع و تفرقه و کاهش نقصان در جماد و نبات و حیوان ناطق یا غیر ناطق بترتیبی که در باره بافت حریر گفتیم از حرکات ستارگان بوجود میآید اهل صناعت نجوم اباندارند که گویند زهره بدو فلان چیز داد و مریخ فلان چیز داد از قبیل زرد موئی و چیزهای دیگر یا عطارد باو دقت صنعت داد و مشتری او را خیال و علم و دین داد و خورشید بدو فلان چیز داد و قمر فلان چیز داد و این بابی است که سخن بسیار داد و توضیح نظریات کسان و سخنانی که در این زمینه گفته اند بدر از میکشد.

ذکر خانه‌های معتبر یونانیان

خانه‌هایی که بنای آن به یونانیان قدیم انتساب دارد سه خانه است یکی در انطاکیه شام بود بر فراز کوهی که در داخل شهر است و باروی شهر آنرا ببر گرفته است و مسلمانان در محل این خانه دیدگاهی نهاده‌اند که مراقبان آنجا آمدن رومیان را از دریا و خشکی خبر دهند پیش از اسلام مردم یونان این خانه را محترم میداشتند و آنجا قربانی میکردند و وقتی اسلام بیامد رو بویرانی نهاد گویند قسطنطین بزرگ پسر ملکه هلانی که مروج دین نصاری بود اینخانه را ویران کرد و در آنجا بت‌ها و مجسمه‌های طلا و نقره و اقسام جوهر بود گویند خانه شهر انطاکیه همان خانه‌ایست که اکنون در طرف چپ مسجد جامع است و معبدی بزرگ بوده است و صابیان پندارند که سقلا بیوس آنرا بنا کرده است اکنون یعنی بسال سیصدوسی و دو بجای خانه مذکور بازاریست که آنرا بازار نیزه سازان و زره بافان گویند وقتی بسال دو‌یست و هشتاد و هفت ثابت بن قره بن کرانی صابی حرانی بدعوت وصیف خادم بحضور المعتضد بالله رسید باین معبد آمد و احترام کرد و مطالبی را که در باره آن آورده‌ایم بگفت.

خانه دوم از خانه‌های منسوب به یونانیان یکی از اهرام مصر است که از چند میلی فسطاط دیده میشود و خانه سوم بطوریکه این گروه پنداشته‌اند بیت المقدس است اما اهل شریعت گویند که آنجا را داود علیه السلام پی افکند و سلیمان از پس مرگ پدر بنای آنرا بیابان رسانید. به پندار مجوسان بانی آن

ضحاک بوده است و بروز کار آینه اهمیت فراوان خواهد داشت و پادشاهی بزرگ در آن خواهد نشست و این بهنگامی است که شوبین سوار گاوی که فلان و بهمان صفت دارد ظهور کند و فلان و بهمان مقدار مردم همراه وی باشد و قصه های دیگری که مجوسان در این باب دارند با مطالب پوچی که در خور نقل کتاب ما نیست والله تعالی ولی التوفیق .

ذکر خانه‌های معتبر رومیان قدیم

از جمله خانه‌های معتبر رومیان قدیم قبل از پیدایش مسیحی گری خانه‌ای بود که بولایت مغرب در ماورای قیروان و جزو دیار فرنکان در شهر قرطاجنه که همان تونس است بنام زهره با سنگهای مرمر بنا شده بود خانه دوم در فرنك بود و بنزد ایشان اعتبار فراوان داشت خانه سوم بمقدونیه بود و استحکام ساختمان و حکایت آن در مقدونیه معروف است و ما اخبار آنرا با اخبار خانه‌های دیگر در کتابهای سابق خویش آورده‌ایم و خدای تعالی بهتر داند .

ذکر خانه‌های منبر سقلاپیان

در دیار سقلاپ نیز خانه‌هایی بود که احترام آن میکردند از جمله يك خانه در کوهی بود که فلاسفه گفته‌اند یکی از کوههای بزرگ جهان است و چگونگی ساختمان خانه و ترتیب سنگهای آن که رنگهای گوناگون داشت و در پیچه‌هایی که بالای آن ساخته بودند و خورشید بر آن میتابید و جواهر و آثاری که در آنجا نهاده بودند و نقشه‌هایی رسم کرده بودند که نشان حوادث آینده بود و پیش از وقوع از حوادث خبر میداد و صداهایی که از بالای خانه بگوش میرسید و حالتی که هنگام شنیدن آن عارضشان میشد اخبار مفصل دارد خانه دیگری نیز بود که یکی از ملوکشان بر جبل اسود بنا کرده بود که اطراف آن آبهای شگفت انگیز بود با رنگ و مزه‌های مختلف که فوائد فراوان داشت و در آنجا بتی بزرگ بود بصورت پیرمردی که خم شده بود و عصائی بدست داشت و استخوان مردگان را در صندوق قبر بهم میزد و زیر پای راست وی تصویر اقسام مورچه بود و زیر پای دیگر صورت کلاغهای سیاه و تصویرهای شگفت آور از اقسام مردم حبش و زنك بود. خانه دیگری نیز بود و روی کوهی بود که خلیج دریا آنرا ببر گرفته بود این خانه را با سنك مرجان سرخ و سنك زمرد سبز ساخته بودند و میان آن گنبد بزرگی بود که زیر آن بتی جای داشت که اعضای آن از چهار گونه جواهر از زمرد سبز و یاقوت سرخ و عقیق زرد و بلور سبید بود و سرش از طلای سرخ بود در مقابل آن بت دیگری از طلای سرخ بود در مقابل آن بت دیگری

بود بشکل کنیزی که گوئی قربان و بخور بدان پیشکش میکرد این خانه منسوب
یکی از حکمای ایشان بود که بروز کار قدیم میزیسته بود و ما خبر او را با
حکایت‌ها که در سرزمین سقلاب داشت و تدابیر و نیرنگها که برای جذب قلوب
و تسخیر نفوس سقلابیان که خوی وحشی و طبایع مختلف دارند بکار برده بود
در کتابهای سابق خویش آورده‌ایم والله تعالی ولی التوفیق.

ذکر خانه‌های محترم و معبدهای معتبر صایبان و دیگران و مطالب دیگر مربوط به همین باب

صایبان حرانی معبدهائی بنام جواهر عقلانی و ستارگان داشتند که از جمله معبدات اولی و معبد عقل بود من نمیدانم منظورشان عقل اول بود یا عقل دوم صاحب منطق در مقاله سوم از کتاب نفس از عقل اول که عقل فعال است و از عقل دوم سخن آورده نامسطیس نیز در کتابی که در شرح کتاب النفس صاحب منطق نوشته این مطلب را یاد کرده اسکندر افروسی نیز در مقاله مستقلی از عقل اول و دوم سخن آورده و این مقاله را حنین بن اسحاق ترجمه کرده است.

از جمله معبدهای صایبان معبد سنبله و معبد صورت و معبد نفس بود و این معبدها مثلث شکل بود معبد زحل شش گوشه و معبد مشتری سه گوشه و معبد مریخ چهار گوشه مستطیل و معبد خورشید چهار گوشه و معبد عطارد سه گوشه و معبد زهره سه گوشه در داخل چهار گوشه مستطیل و معبد ماه هشت گوشه بود. صایبان در باره این معابد رموز و اسراری داشتند که بدقت نهان میداشتند.

یکی از نصارای ملکائی حران بنام حارث بن سنباط در باره صایبان حرانی و حیوانها که برای ستارگان قربان میکنند و بنخورها که میسوزند و چیزهای دیگر مطالبی نقل کرد که از بیم تطویل از ذکر آن چشم پوشیدیم.

در وقت حاضر یعنی بسال سیصد و سی و دو از این معبد های بزرگ فقط یک خانه در شهر حران به دروازه رقه بجاست که معلیتیا نام دارد و بنظر آنها معبد

آزر پدر ابراهیم خلیل علیه‌السلام بوده است این گروه در باره آزر و پسرش ابراهیم سخن بسیار دارند که در این کتاب جای توضیح آن نیست. ابن عیشون حرانی قاضی که مردی فهیم و دانا بود و بعد از سال سیصد بمرد قصیده‌ای دراز دارد که ضمن آن از مذهب حرانیان معروف بصابی و از این خانه و چهار سرداب که زیر آن هست و هر يك را خاص یکی از بتان کرده‌اند که نمودار اجسام سماوی و موجودات علوی است و هم از اسرار بتان سخن آورده و گفته است که چگونه کودکان خود را بسردابها برده بتان را نشان آنها میدهند ورنك کودکان از صداها و کلماتی که از بتان میشوند زرد میشود زیرا در این باب حیلها کرده و دمها نصب کرده‌اند و پرده‌داران از پشت دیوارها سخن میگویند و صدایشان بوسیله این دم‌ها و رخنه‌ها و منفذها به تصویرهای مجوف بتان میرسد و به ترتیبی که از روزگار قدیم تعبیه کرده‌اند چنان مینماید که بتان سخن میگویند و بدینوسیله عقل‌ها را میربایند و مردم را باطاعت میاورند و پادشاهیها و مملکتها استوار میکنند. این گروه معروف به حرانی و صابی فیلسوفانی نیز دارند که از فلاسفه قشری هستند و مذاهب عامه ایشان با خواص حکمایشان اختلاف دارد. اینکه آنها را بفلاسفه منسوب داشتیم نسبت مجاز است نه حقیقی از اینجهت که یونانی بوده‌اند اما همه یونانیان فیلسوف نیستند بلکه عنوان فیلسوف خاص حکیمان ایشانست.

بر درانجمن صابیان در حران، بر کوبه‌در، دیدم که سخنی از افلاطون بسریانی نوشته بود که مالک بن عقبون و دیگران آنرا چنین ترجمه کردند «هر که خویشتن را شناخت بخدائی رسید» افلاطون گفته است. «انسان يك گیاه آسمانی است بدلیل اینکه همانند درختی وارونه است که ریشه آن بطرف بالا و شاخه‌های آن بطرف زمین است» افلاطون و دیگر کسانی که در باره نفس ناطقه بطریق وی رفته‌اند سخن بسیار دارند که آیا نفس در بدن است یا بدن در نفس است مانند خورشید که آیا در خانه است یا خانه در خورشید است و این گفتگوها را بسخن درباره

انتقال روح در صور مختلف میکشاند .

صاحبان این نظرات که درباره انتقال نفس سخن گفته‌اند دو گروه مختلفند گروهی از فلاسفه قدیم یونان و هند هستند که معتقد به کلام منزل و پیمبر مرسل نیستند مانند افلاطون و کسان دیگری که پیرو این طریقه‌اند به پندار آنها نفس جوهری است که جسم نیست و به ذات و گوهر خویش زنده و دانا و مدرك است و مدبر اجسامی است که از طبایع مختلف زمین مرکب شده است منظور نفس اینست که اجسام را بعدالت و نظم و استقامت و ادار کند و از حرکات آشفته باز دارد. به پندار آنها نفس لذت و رنج و مرگ دارد منظورشان از مرگ نفس اینست که از جسدی بجسد دیگر انتقال یابد و جسد سابق فاسد شود و بمیرد زیرا جسد فساد پذیر است و گوهر نفس منتقل میشود و هم پنداشته‌اند که نفس به ذات و گوهر خویش عالم است و معقولات را بذات و گوهر خویش ادراك میکند و علم محسوسات از راه حس بدان میرسد .

افلاطون و دیگران در این باب سخنانی دارند که ذکر آن بدرازا میکشد و توضیح آن بسبب دشواری و اشکال میسر نیست سخنان صاحب منطق و فیثاغورث و دیگر فلاسفه متقدم و متاخر نیز بدینگونه است کسی که خواهد این چیزها را بداند و معانی آنرا دریابد بزحمت افتد زیرا کتابها نوشته و تصنیفها پرداخته و بسیاری مقدمات را برای درك علوم خویش توضیح داده‌اند که کلیات خمس یعنی جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض است پس از آن مقولات ده گانه است که جوهر و کم و کیف و اضافه یعنی نسبت است و این چهار بسیط است و شش مقوله دیگر مرکب است که زمان و مکان و جده یعنی ملك و وضع و فاعل و منفعل است آنگاه مطالب دیگر است که طالب علوم ایشان در آن پیش میرود تا به علم ما بعد الطبیعه و معرفت مبداء اول و موجود دوم میرسد .

اکنون به گفتگوی مذهب صابیان حرانی و کسانی که درباره مذهب و

احوال ایشان سخن گفته‌اند باز میگردیم از جمله کتابی از ابوبکر محمدبن زکریای رازی فیلسوف و مؤلف کتاب «المنصوری فی الطب» و غیره دیدم که فقط مذهب صابیان حرانی را آورده و از صابیان مخالف ایشان که کیماریان باشند سخن نیاورده و مطالبی گفته که نقل آن بدر از می‌کشد و بسیاری مردم توضیح آنرا ناروا می‌شمارند و ما نیز از نقل آن صرف نظر کردیم که از موضوع این کتاب دور افتاده به توضیح آراء و عقاید سرگرم خواهیم شد. من با مالک بن عقیون و صابیان دیگر درباره این مسائل گفتگو کردم و بعضی‌شان قسمتی از آنرا اعتراف کردند و قسمت دیگر را که موضوع قربانیهاست انکار کردند از قبیل اینکه چشم کاو سیاه را می‌بندند و نمک بصورت آن می‌پاشند آن‌گاه سر کاو را می‌برند و حرکات و لرزشهای اعضای آنرا بدقت مراقبت میکنند که نمودار اوضاع سال است و بجز این درباره قربانیهای خویش اسرار و خفیات دیگری نیز دارند.

مسعودی گوید: گروهی از کسانی که به امور و اخبار این جهان توجه دارند گویند در اقصای چین معبد مدوری هست که هفت در دارد و داخل آن يك گنبد هفت ترك بزرگ بسیار مرتفع هست و بالای گنبد گوهری هست بزرگتر از سر گوساله که همه اطراف معبد از آن روشن است. بعضی پادشاهان خواسته‌اند این گوهر را بردارند و هر کس تاده ذراعی آن پیش رفته از پادرافتاده و جان داده است و اگر خواسته‌اند این گوهر را به چیز درازی چون نیزه و امثال آن بر گیرند چون به ده ذراعی رسیده بر گشته و از کار افتاده و اگر چیزی بطرف آن پرتاب کرده‌اند بهمین ترتیب شده است و بهیچ نیرنگ و وسیله‌ای بدان دست نیافته‌اند و اگر خواسته‌اند معبد را ویران کنند هر که چنین اندیشه‌ای داشته دردم جان داده است بنظر گروهی از اهل خبرت این خاصیت از نیروی دافع‌های است که از سنگهای مغناطیسی پدید آمده است در این معبد چاهی هست که بالای آن هفت ترك است و چون انسان سردر آن چاه کند در آن سرنگون شود و از سر به ته چاه افتد بالای چاه چیزی بشکل طوق هست

و بایک خط قدیمی که بنظر من خط مسند است بر آن نوشته اند «این چاه به کتابخانه میرسد که تاریخ جهان و علوم آسمان و آنچه بوده و آنچه خواهد بود در آنست و هم این چاه بخرانه خواستنیهای دنیا میرسد اما کسی باید برای وصول بدانجا و استفاده از آن بکوشد که بقدرت و علم و حکمت همسنگ ما باشد پس هر که توانست بدین کتابخانه راه یابد بداند که همسنگ ما بوده است و هر که از وصول بدانجا عاجز ماند بداند که ما بقوت و حکمت و علم و درایت و دقت از او پیش بوده ایم» زمینی که این معبد و گنبد و چاه آنجاست یک زمین سنگی سخت است چون کوه بلند که کندن آن میسر نیست و زیر آن نقب نمیتوان زد و چون کسی این معبد و گنبد و چاه را به بیند دل بسته آن شود و از تباهی آن غمین شود و از ویرانی آن یا تباهی قسمتی از آن تأسف خورد و خدا این چیزها را بهتر داند.

ذکر اخبار آتشکده‌ها و فیره

اما آتشکده‌ها و ملوک طبقه اول و دوم ایران که آنرا ساخته‌اند، نخستین کسی که گفته‌اند آتشکده ساخت فریدون شاه بود که وی گروهی را دید که آتشی را احترام میکردند و پیرستش آن میپرداختند و چون درباره علت پرستش آن از ایشان پرسید گفتند آتش واسطه میان خدا و مخلوق است و از جنس خدایان نورانی است و مطالب دیگر که چون پیچیده است از ذکر آن میگذریم زیرا آنها برای نور مراتبی نهاده بودند و میان طبع آتش و نور امتیاز می‌نهادند میگفتند حیوان مجذوب نور میشود و خویشتن را میسوزاند چون پروانه که شب پرواز میکند و چون لطیف است خود را بشعله چراغ میزند و میسوزاند و نظیر آن در شکارهای شبانه بسیار رخ میدهد که غزالان و پرندگان و وحوش بی اختیار بروشنی نزدیک میشوند ماهیان نیز وقتی نزدیک چراغ روشن زورق رسند از آب برون می‌جهند چنانکه در حفرة بهنگام شب بهمین ترتیب ماهی شکار میکنند که وقتی چراغ اطراف زورق روشن است ماهی از آب بالا جسته داخل آن میافتد و گفته‌اند که نور مایه صلاح جهان است و آتش نسبت به ظلمت شرف و تضاد دارد و آب که بر آتش غلبه دارد و آنرا خاموش میکند مایه هر چیز زنده و مبدا پیدایش همه چیزهای نمو کننده است.

وقتی فریدون از آنچه بگفتیم آگاه شد بگفت تا از آن آتش بخراسان برند و آتشکده در طوس ساخت و آتشکده دیگر در بخارا بساخت که نام آن

بردسوره شد. يك آتشکده دیگر در سیستان ساخته شده که کرا کر نام داشت گویند بهمن پسر اسفندیار پسر یشتاسف آنرا بساخت آتشکده‌ای نیز در سیروان وری بود که بتها داشت و انوشیروان بتها را برون ریخت گویند وقتی انوشیروان باین آتشکده رفت آتشی بزرگ در آنجا بود و آنرا بمحل معروف به بر که انتقال داد. يك آتشکده دیگر بنام کوسجه بود که کیخسرو شاه آنرا ساخته بود در قومس نیز آتشکده بزرگی بود بنام حریش که معلوم نبود کی ساخته است گویند اسکندر وقتی بر آنجا تسلط یافت آتشکده را بحال خود گذاشت و خاموش نکرد گویند بروز کار پیش در اینجا شهری بزرگ بوده که بنائی عجیب داشته است و در آنجا خانه‌ای بزرگ با ساختمانی شکفت بوده که بتهایی داشته و چون این شهر و خانه‌های آن ویران شده این خانه را ساخته و آتش را در آن نهاده اند آتشکده دیگر بنام کنجده بود که سیاوش پسر کاوس دلیر در ایام اقامت چین در شرق بر کند ساخته بود آتشکده دیگر در شهر ارکان فارس بود و بروز کار بهراسف بنا شده بود.

این ده آتشکده پیش از ظهور زرادشت پسر اسپیمان پیمبر مجوس بوده است آنگاه زرادشت پسر اسپیمان آتشکده‌ها ساخت از جمله يك آتشکده در نیشابور خراسان و یکی دیگر در نسا و بیضای فارس بود زرادشت به یستاسف شاه فرموده بود آتشی را که جم شاه احترام میکرده بود پیدا کند و چون جستجو کردند آن را بشهر خوارزم یافتند و یستاسف آنرا بشهر دارا بجرد فارس آورد و اطراف آتشکده را ولایتی کرد و این آتش بوقت حاضر یعنی بسال سیصدوسی و دو آزر-جوی نام دارد یعنی آتش نهر زیرا در پارسی قدیم آزر یکی از نام‌های آتش و جوی نام نهر است و مجوسان این آتش را بیشتر از همه آتش‌ها و آتشکده‌های دیگر احترام میکنند.

ایرانیان گویند کیخسرو وقتی بچنگ ترك رفته بود سوی خوارزم

رفت و بر این آتش گذشت و آنرا احترام نهاد و سجده کرد. گویند انوشیروان بود که این آتش را به کاریان برد و چون اسلام بیامد مجوسان بیم کردند که مسلمانان این آتش را خاموش کنند و قسمتی از آنرا به کاریان گذاشتند و قسمت دیگر را به نساویضای فارس بردند تا اگر یکی خاموش شد دیگری بجایماند.

ایرانیان در استخر نیز آتشکده‌ای دارند که مجوسان آنرا بزرگ میدارند و این خانه بروزگار قدیم بوده و همای دختر بهمن پسر اسفندیار آنرا آتشکده کرده است آنگاه آتش آنرا برده اند و خانه خراب شده است اکنون مردم میگویند این مسجد سلیمان بن داود بوده است و بنام وی معروفست من آنجا رفته‌ام تا شهر استخر نزدیک يك فرسخ فاصله دارد و بنائی عجیب و معبدی بزرگ است و ستون‌های سنگی شکفت‌انگیز دارد سرستونها مجسمه‌های سنگی زیبا از اسب و حیوانات تنومند دیگر است و محوطه‌ای وسیع بایک با روی بلند سنگی اطراف آن هست و تصویر اشخاص را با نهایت دقت تراشیده‌اند و به پندار کسانی که مجاور آنجا هستند تصویر پیمبران است. این خانه در دامنه کوهی است و نه شب و نه روز باد از این معبد قطع نشود و صدائی عجیب دارد مسلمانانی که آنجا هستند گویند سلیمان بن داود باد را در اینجا بزدان کرده است و سلیمان غذای صبح را در بعلبک شام و غذای شب را در این مسجد میخورده و در میان راه در شهر تدمر و باز بگر خانه آن فرود میآمده است. شهر تدمر در صحرای مابین عراق و دمشق و حمص شام است و از آنجا تا شام پنج یا شش روز راه است و بنای شهر و همچنین باز بگر خانه آن بنای سنگی شکفت‌انگیز است و مردم بسیار از عرب قحطان آنجا بسر میبرند. در شهر شاپور فارس نیز آتشکده‌ای هست که آنرا محترم میدارند و دارا پسر دارا ساخته است.

در شهر گور فارس نیز که گلاب کوری از آنجا آرند و بدانجا منسوب است آتشکده‌ای هست که اردشیر پسر بابک ساخته است من این آتشکده را دیده‌ام که تا

شهر یکساعت راه فاصله دارد و بر کنار چشمه ایست و عید مخصوص دارد و یکی از گردشگاههای فارس است میان شهر گور بنائی بوده که ایرانیان آنرا محترم میدانند و طربال نام داشته که مسلمانان آنرا ویران کرده اند. از گورتا شهر کوارد فرسخ است و کلاب کواری را آنجا میگیرند و بانجا منسوب است کلابی که در گورو کواری میگیرند خوشبوترین کلاب جهان است بسبب خاک خوب و هوای صاف که این دو شهر دارد. رنگ مردم این شهرها سرخ و سپیدی است که در دیگر مردم شهرها نیست. از کواری تا شهر شیراز مرکز فارس ده فرسخ است گورو کواری و شیراز و دیگر شهرهای فارس اخبار بسیار دارد و بناهای آنجا را حکایتهاست که ذکر آن بدرزا میکشد و ایرانیان همه را مدون کرده اند در فارس محلی نیز بنام «آب آتش» معروف بوده که بر سر آن معبدی ساخته اند کورش شاه بهنگام تولد مسیح علیه السلام سه کس را فرستاد یکی کیسه کندر و بدیگری مرو سومی را يك کیسه خاک طلا داد و گفت بوسیله ستاره ای که اوصاف آنرا گفته بود راه جویند آنها برفتند و در شام بنزد حضرت مسیح و مادر او مریم رسیدند نصاری در باره حکایت این سه نفر مبالغه میکنند و این خبر در انجیل هست که کورش پادشاه ستاره را که هنگام مولود عیسی مسیح طالع شده بود دیده بود و چون اینان راه میرفتند ستاره راه میرفت و چون توقف میکردند توقف میکرد و ما تفصیل این قصه را با آنچه مجوس و نصاری درباره آن گفته اند و قضیه نانهائی که مریم بآن سه نفر داد و فرستادگان در فارس آنرا زیر سنگی نهادند که بزمین فرورفت و بجستجوی آن زمین را تا روی آب بشکافتند و آنرا بیافتند که چون دو شعله آتش روی زمین فروزان بود و مطالب دیگری که در این باب گفته اند در کتاب اخبار الزمان آورده ایم.

اردشیر بروز دوم که بر ایران تسلط یافت آتشکده ای بنام بارنوا ساخت آتشکده دیگری نیز بر ساحل خلیج قسطنطنیه روم بود که شاپور پسر اردشیر پسر بابک که بشاپور سپاه معروف است هنگامی که با سپاه برای محاصره قسطنطنیه

بر ساحل خلیج فرود آمد و بود آنرا بساخت و همچنان تا دوران خلافت مهدی بجای بود و ویران شد و خبری عجیب داشت شاپور سپاه هنگام محاصره قسطنطنیه ساختن این آتشکده را با رومیان شرط کرده بود وی با سپاه ایران و ترك و سپاه شاهان اقوام دیگر تا قسطنطنیه رفته بود و بسبب کثرت سپاهی که همراه او داشت او را شاپور سپاه لقب دادند .

شاپور وقتی بدیار بین‌النهرین رسید از راه بگشت و پای قلعه معروف خضر فرود آمد این قلعه از ساطرون ابن اسیطرون پادشاه سریانیان بود و در ناحیه آجاج از روستاهای موصل جای داشت شاعران از ساطرون سخن داشتند که ملکش بزرگ و سپاهش فراوان بود و این قلعه را نیک ساخته بود از جمله ابودواد جاریه بن حجاج ایادی در باره او گفته بود « من مرگ را می بینم که از قلعه خضر بر ساطرون سالار مرم قلعه که از حوادث ایمن میزیست و ثروت و جواهر نهفته داشت آویزان شده بود.»

گویند نعمان بن منذر از فرزندان ساطرون بن اسیطرون بود و بطوریکه گفته اند نسب وی چنین بود :

نعمان بن منذر بن امرؤ القیس بن عمرو بن عدی بن نصر بن ساطرون بن اسیطرون. ساطرون و اسیطرون لقب است و اینان شاهان سریانیان بوده اند آنگاه پس از اینها که بگفتیم و روزگار نابودشان کرده بود ولایت به ضیزن بن جیهله رسید جیهله ماد روی بود و پدرش معاویه بود و پادشاهی قوم خویش را از تنوخ بن مالک بن فهم بن تیم اللات بن اسد بن وبره بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه داشت و نسب وی چنین بود ضیزن بن معاویه بن عبید بن حرام بن سعد بن سلیم بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه. وی سپاه بسیار داشت و با رومیان صلح بود و بایشان تمایل داشت و مردان وی بعراق و سیاهبوم عراق حمله میبردند و شاپور کینه ایشان را بدل داشت و چون پای قلعه وی فرود آمد ضیزن در قلعه به تحصن

نشست و شاپور یکماه آنجا بماند و راهی برای گشودن قلعه نداشت و حیل‌های برای وارد شدن به آنجا ندانست تا یکروز نضیره دختر ضیزن که از قلعه برون مینگریست شاپور را بدید و به او دل باخت و شیفته جمالش شد که از همه کس زیبا تر و بلند قامت تر بود و کس پیش شاپور فرستاد که اگر تعهد میکنی مرا بزنی بگیری و بر زنهای دیگر برتری دهی طریق گشودن این قلعه را بتو نشان میدهم وی تعهد کرد. نضیره کس فرستاد و پیغام داد بر لب ثرثاره برو و این نهری بود که از بالای قلعه جریان داشت و مقداری گاه در آن بریز و بدنبال آن برو بین کجا وارد میشود و مردان خودت را از آنجا داخل کن که این راه بقلعه میرسد. شاپور چنین کرد و ناگهان مردم قلعه متوجه شدند که سپاهیان شاپور بقلعه در آمده‌اند نضیره نیز بطمع اینکه زن شاپور شود پدر خود را شراب داده و مست کرده بود شاپور پس از آنکه ضیزن و کسان وی را بکشت بفرمود تا قلعه را ویران کردند و با نضیره دختر ضیزن عروسی کرد هنگام شب نضیره بیخواب شده بود و شاپور بدو گفت. «چرا خوابت نمیبرد؟» گفت: «بستر تو پهلوئی مرا میخورد؟» گفت «بخدا هیچ پادشاهی بر بستری نرمتر و راحت‌تر از این نخفته است که داخل آن پره‌های کوچک‌شتر مرغ است و چون صبح شد شاپور يك برك مورد بر تهیگاه او دید و نزدیک بود از پوست شکمش خون برآید شاپور باو گفت «پدر و مادرت چه غذائی بتو میدادند؟» گفت «کره و زرده تخم و برف و عسل و صافی شراب» شاپور گفت «وقتی تو پدر و قوم خود را که با این ترتیب از تو نگهداری کردند بکشتن دادی حقا شایسته نیست که ترا زنده نگهدارم و بفرمود تا کیسوان او را بدواسب سرکش بستند و رها کردند که تنش پاره پاره شد حری بن‌دهای عبسی در باره این پادشاه مقتول و کسانی که باوی بقلعه بودند شعری بدینمضمون گوید:

«آیا خبرها که از سرگذشت اشراف بنی عبید و کشته شدن ضیزن و خاندان او و هم پیمانان وی از قوم یزید گفته شد ترا غمگین نکرد؟ که شاپور

سپاه فیلان با شکوه و قهرمانان را سوی ایشان آورد، عدی بن زید عبادی نیز در باره کشته شدن نصیره و خیانتی که با پدر خویش کرد و راه قلعه را بشاپور نشان داد شعری بدینمضمون گفت:

«از قصر بلیه‌ای بر قلعه خضر فرود آمد که ساکن قصر را نابود کرد
دختری بود که پدرش از محنت او مصون نماند و سرنوشت خویش را بفنا داد، اهل
خویش را هنگام شب تسلیم کرد و پنداشت که سالار او را بزنی خواهد گرفت ولی
نصیب عروس این بود که وقتی صبح شد خون در دنباله‌های او جاری شود.»
و در این باب شعر بسیار هست.

در سر زمین عراق بنزدیک مدینه السلام آتشکده‌ای هست که ملکه پوران
دختر خسرو پرویز در محل معروف به استنیا بنا کرده است آتشکده‌هایی که
مجوسان در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و طبرستان و جبال و
آذربایجان و اران و هند و سند و چین ساخته‌اند فراوان است که از ذکر آن
صرف نظر کردیم و فقط آتشکده‌های مشهور را یاد کردیم.

یونانیان معبد‌های بزرگ بسیار داشتند مانند خانه بعل همان بتی که خداوند
عز و جل از آن یاد کرده و فرموده «آیا بعل را میخوانید و بهترین آفریدگاران
را وامیگذارید؟» خانه بعل در شهر بعلبک از توابع دمشق در ناحیه سنیر بود
یونانیان برای این معبد یک قطعه زمین را ما بین جبل لبنان و جبل سنیر انتخاب
کرده و آنجا را بتخانه قرار داده بودند آنجا دو خانه بزرگ است که یکی از
دیگری قدیمتر است و نقش‌های عجیب دارد که در سنگ تراشیده‌اند و نظیر آنرا
باچوب نمیتوان تراشید تصویرها بسیار مرتفع و سنگ آن بسیار بزرگ و ستونها
بلند و شکفت انگیز است و ماخبر این معبد‌ها را با کشتاری که در باره سردختر پادشاه
رخ داد و خونریزیها که در این شهر شد یاد کرده‌ایم.

در دمشق نیز معبد بزرگی بود که بنام جیرون معروف بود و ما خبر آنرا